

به نام خدا

بزغاله‌ی بازیگوش

نویسنده : فرزانه ریحانی فر



نام کتاب : بزغاله‌ی بازیگوش
نویسنده : فرزانه ریحانی فر
ناشر : ارسطو (سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران)
تصویرگر : پروانه مهاجر
تیراژ : ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ : اول - ۱۴۰۰
چاپ : مدیران
قیمت : ۱۰۰۰۰ تومان
فروش نسخه الکترونیکی - کتاب‌رسان :
<https://chaponashr.ir/ketabresan>
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۸۱۸-۰
تلفن مرکز پخش : ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵
www.chaponashr.ir

سرشناسه : ریحانی‌فر، فرزانه، ۱۳۵۱-
عنوان و نام پدیدآور : بزغاله‌ی بازیگوش / نویسنده فرزانه ریحانی‌فر ؛
تصویرگر پروانه مهاجر.
مشخصات نشر : ارسطو (سامانه اطلاع رسانی چاپ و نشر ایران) ، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری : ۱۲ص. : مصور (رنگی).
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۸۱۸-۰
وضعیت فهرست نویسی : فیبا
یادداشت : گروه سنی: الف، ب.
موضوع : بزها -- داستان
داستان‌های حیوانات
شناسه افزوده : مهاجر، پروانه، ۱۳۶۴-، تصویرگر
رده بندی دیویی : ۶۳۶/۳
شماره کتابشناسی ملی : ۸۷۱۰۴۰۳
اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیبا



انتشارات ارسطو



در یک دشت زیبا و سرسبز یک بزغاله‌ی خوشگل و بازیگوشی بود که با پدر و مادرش زندگی می‌کرد. این بزغاله‌ی قصه‌ی ما، خیلی خیلی بازیگوش و شیطون بود و خیلی بازی کردن را دوست داشت.

مادرش همیشه به بزغاله‌ی کوچولو می‌گفت که خیلی مراقب باشد و اصلاً از جلوی چشمش دور نشود.

بالاخره بعد از سپری شدن روزها و روزها، بزغاله‌ی کوچولوی ما می‌خواست به مدرسه برود و با سواد شود.



روز اوّل، اوّل صبح به همراه مادرش راهی مدرسه شد.
در طول راه مدرسه مادرش به بزغاله کوچولو می گفت که عزیزم باید اونقدر حواست
جمع جمع باشد که درس‌هایت را خوب خوب یاد بگیری و بتوانی با سواد بشوی.
با سواد شدن خیلی مهم و خوب است، امّا بزغاله کوچولو پیش خودش فکر کرد که
اصلاً سواد داشتن خیلی مهم و ضروری نیست و بازی کردن بهترین چیز دنیاست.
خلاصه بزغاله کوچولو هر روز صبح به مدرسه می رفت و مادرش به او کمک می کرد
تا درسها را بهتر و بهتر یاد بگیرد، امّا بعد از مدّتی مادر بزغاله کوچولو متوجه شد
که بزغاله‌اش علاقه چندانی به درس خواندن ندارد و بیشتر دوست دارد تا بازی کند.



مادر باز هم با بزغاله‌ی قصه‌ی ما صحبت کرد و سعی کرد تا آن جایی که می‌تواند او را پند و نصیحت کند اما بزغاله کوچولو گوشش به این حرفها نبود و تمام مدت به بازی فکر می‌کرد.

یک روز صبح که خورشید خانم می‌تابید و هوا هم خیلی خیلی عالی بود بزغاله‌ی قصه‌ی ما هم که روز تعطیلی مدرسه‌اش بود تصمیم گرفت که از اول صبح بازی کند، همین‌طور که مشغول بازی کردن در دشت زیبا بود یک قورباغه خوشگل و سبز رنگی را دید و پیش خودش فکر کرد که ای کاش با او دوست شود و با هم بازی کنند پس به دنبال قورباغه شروع به دویدن کرد.

قورباغه هم که می‌دید یک بزغاله‌ی کوچولو به دنبال اوست بیشتر و بیشتر می‌پرید و بزغاله هم به دنبال او می‌دوید.

